



# استقامت و شکوفایی استعداد دانشمندان

پایگاه نُمُو

[WWW.NOMOV.IR](http://WWW.NOMOV.IR)

## فهرست

۳	..... علمای اسلام و تشیع
۳	..... امام سید علی خامنه ای حفظه الله
۳	..... علامه طباطبایی ره
۴	..... ملاصالح مازندرانی(ره)
۵	..... سکاکی
۶	..... ممجد لنگرودی
۸	..... دانشمندان و شخصیت های ایران و جهان
۸	..... ادیسون
۹	..... انیشتین
۱۰	..... جیمز وات
۱۱	..... وحید رجبلو
۱۲	..... استیون هاوکینگ
۱۳	..... کریستی براون
۱۳	..... جان نش

# علمای اسلام و تشیع

## امام سید علی خامنه ای حفظه الله

کلاس درس برای سیدعلی، دوست داشتنی، اما دردسرساز بود. او تخته سیاه و معلم را درست نمی دید؛ و نمی دانست چرا؟ این دردسر تا پایان دوره دبستان همراهش بود، تا این که متوجه ضعف چشمهایش شد. «هیچ کس نمی دانست. خودم هم نمی دانستم. فقط می فهمیدم که چیزهایی را درست نمی بینم.»

سیدعلی تا کلاس سوم، شاگردی درس نخوان و بازیگوش بود. درس خواندن برایش بسیار مشکل بود؛ و اگر کوششی از خود نشان می داد، چیزی یاد نمی گرفت. «شاگرد بسیار بی هوش و تنبلی بودم.»

از کلاس چهارم بود که استعداد و توان درک مطلب در او نمایان گردید و خیلی زود به عنوان شاگرد اول مدرسه شناخته شد. سه سال آخر دبستان، سال های سیادت علمی سیدعلی بود. او مبصر مدرسه هم شده بود. در همین سال ها بود که به ریاضی، جغرافی، هندسه و تاریخ علاقه بیشتری نشان داد، اما هندسه و تاریخ را با ذوق بیشتری فرامی گرفت.<sup>۱</sup>

## علامه طباطبایی ره

حضرت علامه درباره دوران تحصیلش این گونه نوشته است:

"در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این رو هر چه می خواندم نمی فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذراندم. پس از آن یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شده عوضم کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بیتابی نسبت به تحصیل کمال، حس نمودم. به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث در برابر می پنداشتم."

\*\*\*

یک روز وقتی در نحو به «سیوطی» رسیده بودند، استاد از آنها امتحان گرفت و او رد شد. وقتی کاغذش را می گرفت، استاد بدون این که او را نگاه کند، گفت: «پسرجان! وقت خودت و من را ضایع کردی.»

۱- زندگی نامه آیت الله سیدعلی حسینی خامنه ای (۱۳۵۷ش - ۱۳۱۸ش) / هدایت الله بهبودی، ص ۴۸

محمدحسین سرخ شد. کاغذ را پشتش قایم کرد و از مدرسه آمد بیرون. از خودش بدش می آمد. فکر کرد آدم چه قدر باید بی همت باشد، بی رگ باشد که چنین حرفی به او بزنند.

\*\*\*

نمی توانست آرام بگیرد یا برود بنشیند خانه. رفت بیرون شهر. شاید توی همان تپه هایی که همه شان سبز بودند، و بعدها گفت که آن جا «به عملی مشغول شد.» وقتی برگشت شهر، دوباره رفت سراغ درس و مدرسه، و خواند. طوری می خواند که انگار دنیا به آخر رسیده. به قول خودش: «با هر خودکشی ای که بود» می خواند و حل می کرد و می نوشت. تا آخر همین طور بود و تا آخر، تا وقتی زنده بود، برای کسی نگفت آن روزها، آن گوشه دور از شهر، به چه عملی مشغول بوده. جواب همه آن هایی که پرسیده بودند هم یک چیز بود: «عنایت خداوندی دامن گیرم شد و عوضم کرد.»<sup>۱</sup>

او خود از این دوره از تحصیل خود را چنین بازگو می کند: «در اوایل تحصیل که به نحو و صرف اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هر چه می خواندم، نمی فهمیدم... پس از آن یک بار عنایت خدایی دامنگیرم شده، عوضم کرد. در خود یک نوع شیفتگی و بی تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل که تقریباً هیجده سال طول کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، احساس خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبایی جهان را فراموش کردم... در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می پرداختم. بسیار می شد - به ویژه در بهار و تابستان - که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذراندم...»<sup>۲</sup>

## ملا صالح مازندرانی (ره)

اصل آن بزرگوار از مازندران و نام والدش ملا احمد است و فقر و پریشانی احوال او (ملا احمد) به درجه کمال رسیده بود و لهذا از نهایت اضطراب روزی به آخوند مرحوم (ملا صالح مازندرانی) فرمود که به جهت تحصیل معاش، به مضمون «ارض الله واسعه» باید تلاش نمود و از من تحمّل معاش شما میسر نیست. از جانب من معذورید به هر وجه که خواهید تنقیح امور خود بنمایید.

۱- توضیح مدیریت سایت- پیراسته فر: منبع این قصه «حوزه. داد. نت» است بانندکی اصلاحات

۲- یادنامه علامه طباطبایی، به قلم جمعی از فضلاء و دانشمندان از شاگردان علامه، ص ۵۳

ملاً صالح از مازندران به دار السلطنه اصفهان تشریف آورد و در آن اوان کما هو الآن، از جانب سلاطین و اعیان به جهت طلاب علوم دینی مدارس و وظایف معین بود و به قدر رتبه به هر کس چیزی میدادند. آخوند چون اول تحصیلش بود، در مدرسه، مکان گرفت که روزی دو «غازبکی» که دو «فلوس» هند تقریباً مییاشد، به هر شخصی میدادند و آن کفاف اکل (خوردن) را به خوبی نمیکرد؛ تا چه رسد به دیگر ضروریات معیشت آن بزرگوار و تا مدتی میسر نبودش که روشنایی به جهت خود مهیا کند، هنگام مطالعه در پای روشنیایی که به جهت عابرین میگذاشتند، ایستاده تا صبح مطالعه میکرد، تا آن که از فضل قادر متعال، به اندک زمانی قابلیت مجلس شریف آخوند ملا محمدتقی مجلسی (ره) را به هم رسانید و در مجلس آن بزرگوار با علمای نامدار هم سبق شد و در اندک زمانی براغلب آنها فایق گردید.<sup>۱</sup>

## سکاکی

یوسف ابن ابی بکر ملقب به سراج الدین سکاکی دوازده علم از علوم عرب را دارد بود. او در ابتدای امر آهنگر بود. با دست خود صندوق کوچکی درست کرد و قفل عجیبی به آن صندوق زد که وزن صندوق با آن قفل همه اش یک قیراط بیشتر نبود. آن را به عنوان هدیه نزد سلطان آورد. برخلاف انتظار سکاکی سلطان و اطرافیان او چندان عنایتی به سکاکی نکردند. ولی سکاکی دید مردی وارد مجلس شد، همه اهل مجلس به او زیاد احترام کردند. سکاکی پرسید: این آقا چه کاره است که این قدر مورد احترام ملک و سایرین است؟ گفتند: این آقا عالم و دانشمند است.

سکاکی در همانجا تصمیم گرفت که به دنبال تحصیل علم برود و علم را یاد بگیرد. از آنجا حرکت کرد آمد به مدرسه برای درس خواندن. در صورتی که سی سال از عمرش گذشته بود. استاد هم به او گفت: سن تو زیاد است مشکل است که بتوانی به جانی بررسی. اتفاقاً سکاکی بسیار کم حافظه بود. استاد برای امتحان مساله ای از فتوای شافعی به او درس داد و به او گفت بگو:

«قال الشيخ جلد الكلب يهطر بالدباغه» یعنی شیخ گفته پوست سگ با دباغی پاک می شود.

آن روز این عبارت را هزار مرتبه تکرار کرد فردا که آمد درسش را تحویل بدهد گفت:

«قال الكلب جلد الشيخ يطهر بالدباغه!» یعنی سگ گفته پوست شیخ با دباغی پاک می شود.

۱- مرآت الاحوال جهان نما، آقا احمد بن محمد علی بهبهانی، مقدمه و تصحیح و حواشی به اهتمام علی دوانی، ص ۱۲۷-۱۲۸

همه حاضرین خندیدند. استاد درس دیگری باو داد. خلاصه ده سال با این حال درس خواند ولی چیزی یاد نگرفت. بکلی از خودش ناامید شد و حوصله اش تنگ شد. سر به بیابان گذاشت تا آنکه روزی در دامنه کوهی می گشت، دید در جایی از این کوه آبی قطره قطره بروی سنگی می ریزد. در اثر ریختن قطرات آب در مدت طولانی بر روی این تخته سنگ، سنگ سوراخ و گود شده است.

از دیدن آن منظره به فکر افتاد. بنخود گفت: مگر قلب تو از این سنگ سخت تر است، پس اگر به تحصیل ادامه بدهی عاقبت به جایی می رسی. دوباره تصمیم گرفت خواندش را ادامه بدهد؛ آمد با جدیت و کوشش تمام مشغول شد. تا آنکه خداوند درهای علوم و معارف را بروی باز کرد که عاقبت گوی سبقت از اقران و امثال خود ربود. به درجات عالییه از مراتب علوم گوناگون نائل شد.<sup>۱</sup>

## ممجد لنگرودی

شیخ علیرضا ممجد لنگرودی به سال ۱۲۹۳ شمسی در خاندان تقوا و فضیلت و فقاہت در شهرستان لنگرود دیده به جهان گشودند.

خاندان حضرت آیت الله ممجد لنگرودی همگی در سلک روحانیت و فقاہت بوده اند. والد بزرگوارش مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالله لنگرودی یکی از عالمان برجسته شهرستان لنگرود به شمار می رفتند. او که از شاگردان آخوند خراسانی، و شریعت اصفهانی، میرزای نائینی و... به شمار می رفت، بعد از اخذ حدود ۱۴ اجازه اجتهاد به قصد صله ارحام به لنگرود آمده و در این شهر مورد استقبال علما و مردم قرار گرفت و به اصرار مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر لنگرودی که اعلم علمای لنگرود به شمار می رفت، در لنگرود ماندگار شد و در این مدت علاوه بر تدریس، مشغول وعظ و خطابه و ارشاد و هدایت مردم گردید. آیت الله شیخ عبدالله لنگرودی دارای دو فرزند عالم و دانشمند بوده است.

شیخ عبدالله از دوران کودکی خود اینطور می گوید که: «من کمتر از ده سال داشتم که عمامه می گذاشتم، این در روزگاری بود که مأموران رضاخان عمامه ها را برمی داشتند و من هم خیلی علاقه داشتم که عمامه داشته باشم. از این روی آن قدر نماز جعفر طیار خواندم که خداوند عنایتی بفرماید و مأموران عمامه مرا برندارند که برنداشتند.

۱-روضات الجنات، ج ۸، ص ۲۲۰

در آن روزگار سخت با همه مشکلات آنچه بیش از همه مرا رنج می داد و در ابتدای تحصیل، خوب نفهمیدن درس ها بود. چندین درس می رفتم و هر چه زحمت می کشیدم و به خود فشار می آوردم آن گونه که باید درس ها را نمی فهمیدم تا این که روزی از شدت ناراحتی به حرم حضرت معصومه (س) مشرف شدم و بسیار گریستم به گونه ای که چشم هایم می سوخت. برگشتم به حجره مدرسه خان و دراز کشیدم که یک مرتبه به قلبم الهام شد که این طوری نباید درس بخوانی، روزی دو درس، یکی صبح و یکی بعد از ظهر کافی است و با هر جان کنده ای باید آن را یاد بگیرم. احساس کردم سوزش چشمم خوب شده با نشاط بلند شدم و همین شیوه را به کار بستم. شش ماه درس خواندم، کار به جایی رسید که پس از شش ماه، تدریس هم می کردم و از همان زمان به بعد این شیوه را به کار بستم، هم درس می گفتم و هم درس می خواندم و در همه امتحانات رایج حوزه با نمره عالی قبول می شدم.»<sup>۱</sup>

---

۱- کتاب زندگینامه مشاهیر ایران و جهان، ص ۲۶۴۴۲، کتابخانه آنلاین قائمیه

## دشمنان و شخصیت های ایران و جهان

### ادیسون

ادیسون در دوران کودکی، نه تنها استعدادی از خود نشان نمی داد، بلکه فوق العاده کودن هم به نظر می رسید، چون سرش بیش از حد بزرگ بود، اطرافیانش تصور می کردند به اختلال مشاعر دچار است. سوالات عجیب و غریبی که از اطرافیان خود می کرد این گمان را بیش از پیش در آن ها تقویت می کرد. حتی در مدرسه (وی بیش از سه ماه به مدرسه نرفت) از بس معلم خود را سؤال پیچ می کرد به کودن ملقب گردید، برای همین روزی ادیسون از مدرسه گریان به خانه بازگشت و موضوع را به مادرش گفت.

مادر دست پسرش را گرفت و به سوی مدرسه روان شد و به معلم ادیسون گفت: تو نمی دانی چه می گویی، پسرم عقلش از تو بیشتر است. درد و عیب کار هم همین جا است. من او را به خانه می برم و تعلیم و تربیتش را خودم بر عهده می گیرم و آن گاه به تو نشان می دهم که چه استعدادی در او نهفته است. چنین بود پیشگویی عجیب آن مادر. از آن روز به بعد این مادر فداکار همان طور که قول داده بود تعلیم و تربیت پسرش را بر عهده گرفت.

یکی از دوستان خانواده ادیسون در این باره می نویسد: هنگامی که بعضی اوقات از جلوی در خانه ادیسون می گذشتم، می دیدم خانم ادیسون با پسرش جلوی هشتی نشسته و به او درس می دهد، آن هشتی اتاق درس بود و ادیسون یگانه شاگرد او. حالات و حرکات این پسر مانند مادرش بود. او خیلی مادرش را دوست می داشت، وقتی مادرش سخنی می گفت: او سراپا گوش می شد؛ تو گوئی مادرش دریای دانش است... ادیسون بر اثر مساعی مادرش قبل از نه سالگی کتاب های سنگین نویسندگان مشهور جهان را مطالعه می کرد.

این مادر خردمند و باکیاست علاوه بر این ها به او جغرافیا، تاریخ، حساب و اخلاق نیز آموخت. ادیسون بیش از سه ماه به مدرسه نرفت و آن چه در طفولیت آموخته بود، از مادرش داشت. مادر ادیسون یک مربی به تمام معنا بود، زیرا توجهش نه تنها به تعلیم و تربیت بود، بلکه مراقب بود، استعدادهای طبیعی فرزند خود را یافته و آن ها را پروراند.

ادیسون بعدها که به اوج عظمت رسید گفت من از طفولیت دریافتم که مادر چه چیز خوبی است، هنگامی که معلم مرا کودن خواند، او از من دفاع کرد. من جدا تصمیم گرفتم ثابت کنم که او درباره من خطا نیندیشیده است و و باز وی گفته است:



هیچ گاه اثرات خوب تعلیم و تربیت مادرم را از دست نمی دهم.

اگر او مرا تشویق نمی کرد، شاید مخترع نمی شدم. مادرم عقیده داشت اغلب کسانی که پس از دوره بلوغ بد شده اند، اگر در کودکی نسبت به تعلیم و تربیت آنان توجه بیشتری مبذول می شد، عضو عاطل و باطل جامعه نمی شدند، تجاربی که مادرم در دوره معلمی، اندوخته بود بسیاری از اسرار طبیعت آدمی را به او می آموخت. اگر توجه مادرم نبود، به احتمال قوی منحرف می شدم. ولی ثبات قدم او، نیکی او، نیروهای مؤثری بودند که مرا از انحراف و گمراهی باز داشتند.<sup>۱</sup>

در مورد رمز موفقیت این دانشمند بزرگ نوشته اند که علاوه بر نقش مادرش، استقامت، کار و تلاش و بهره گیری از فرصت های زندگی عامل مؤثری در پیشرفت وی بوده است. ادیسون می گوید: «هیچ یک از اختراعات من محصول تصادف نیست. وقتی که کاری را به اعتقاد خودم نتیجه بخش می دانم آن را تا آخر دنبال می کنم و تجربه را روی تجربه انجام می دهم تا کامیاب شوم.» ادیسون برای تکمیل اختراعات خود شب و روز در آزمایشگاه می ماند. دو روز یا سه روز از آزمایشگاه بیرون نمی آمد و چه بسا غذا خوردن را فراموش می کرد و به چند نان خشکیده اکتفا می نمود.

## انیشین

آلبرت انیشین، پدر «نظریه نسبیت» از جمله نوابغ معلول در جهان است. این دانشمند مشهور مبتلا به یک نوع معلولیت آموزشی بود که موجب اختلال در روان خوانی و یاد درک مطلب می شود. این اختلال دیسکلسیا یا خوانش پریشی نامیده می شود. انیشین در یادگیری هم با مشکل مواجه بود و تا ۳ سالگی قادر به صحبت کردن نبود.

یکی از جملات معروف انیشین این است: «دیوانگی، انجام دادن یک کار یکسان و مکرر و انتظار نتایج متفاوت است.» نقشی که آلبرت انیشین در بازآفرینی درک انسان از فیزیک مدرن ایفا کرد، بسیار استثنایی است.

---

۱- تعالیم آسمانی اسلام، سید محمد صفحی، ص ۹۴

در سال ۱۸۹۵ و در سن ۱۶ سالگی، آلبرت اینشتین در امتحان ورودی برای مدرسه فدرال پلی تکنیک (که امروزه با نام مؤسسه فناوری فدرال زوریخ (ETH) شناخته می‌شود) در زوریخ شرکت کرد. او در آزمون عمومی رد شد ...»<sup>۱</sup>

آلبرت اینشتین، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین متفکران و فیزیک دانان تمام اعصار جهان، در ۱۴ مارس ۱۸۷۹م در خانواده‌ای یهودی در شهر اولم در ایالت ورتمبرگ آلمان به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در آلمان و سوئیس ادامه داد، هرچند از لحاظ یادگیری به جز در رشته ریاضی، دچار مشکل بود. اینشتین در سال ۱۹۰۱م عضو اداره ثبت اختراعات شد و تابعیت سوئیس را پذیرفت. سال ۱۹۰۵م برای اینشتین، سال آغاز ثمردهی مطالعات اوست. وی در این سال چندین مقاله در رشته فیزیک ارائه داد که هر عنوان از آن در علم فیزیک، پایه‌گذار شیوه جدیدی شدند.<sup>۲</sup>

## جیمز وات

جیمزوات (متولد ۱۹ ژانویه ۱۷۳۶ متوفی ۲۵ اوت ۱۸۱۹) فیزیکدان و مخترع مشهور اسکاتلندی که مخترع ماشین بخار بود فردی کودن توصیفش می‌کردند! انقلاب صنعتی بپا کرد.

نابغه فیزیک و مخترع بزرگ اسکاتلندی که از او تحت عنوان پدر انقلاب صنعتی یاد می‌شود، کسی نیست جز جیمز وات او با اختراع دیگ بخار و تکمیل اختراع ماشین بخار خدمت بزرگی به علم فیزیک کرد. به افتخار او واحد توان در فیزیک اس‌آی، وات نامیده می‌شود. هر یک وات معادل یک ژول بر ثانیه است. از دیگر واحدهای توان اسب بخار می‌باشد که معادل ۷۴۶ وات است. جالب است بدانید وات هرگز به هیچ مدرسه‌ای نرفته زیرا او را فردی کودن و عقب مانده توصیف می‌کردند. پدر مادر او در خانه خواندن و نوشتن را به او یاد دادند و او خود شروع به مطالعه در زمینه مختلف علمی کرد. او به سطح بالایی از علم رسید و موفق شد در کارهای فنی هم مهارت کسب کند او رهسپار لندن شد. و در آن جا با کارخانه دار ثروتمندی به نام متیو بولتن آشنا شد. بولتن وقتی استعداد جیمز را دید به او کمک کرد تا اختراعاتش را به ثبت برساند و این نقطه عطفی در موفقیت‌های وات بود.

۱- ویکی پدیا دانشنامه آزاد، اینشتین، دوران کودکی تحصیل

۲- روز شمار تاریخ شمسی، قمری، میلادی / مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ص ۱۷۲۲

## وحید رجبلو

رجبلو، نابغه معلول ایرانی در حوزه IT است که در بین ۱۰ فرد تاثیرگذار جهان در سال ۲۰۲۰ قرار گرفت. او می گوید: من به دلیل ابتلا بیماری SMA که روی عضلات تاثیر می گذارد دچار معلولیت بسیار شدیدی شده‌ام. براساس اعلام بهزیستی دارای ۹۸ درصد معلولیت هستم و تنها با دست راستم می توانم کار کنم.



او حالا مدیرعامل استارت‌آپ توانیتو است. رجبلو می گوید: به خاطر محدودیت جسمی که داشتم به سمت کار با کامپیوتر رفتم و در حوزه آی تی شروع به کار کردم، برنامه نویسی را یاد گرفتم و حالا مثل یک آدم عادی ساعت‌ها کار می‌کنم.

## استیون هاوکینگ

استیون هاوکینگ از جمله نوابغ معلول جهان بود که نبوغ او باعث شد تا او را آلبرت انیشتینی دیگر بنامند. این دانشمند نابغه معلول و فیزیکدان، کیهان شناس و نویسنده انگلیسی به مدت ۳۰ سال دارنده کرسی ریاضیات لوکاس بود. او به خاطر فعالیت در زمینه کیهان شناسی و گرانش کوانتومی به ویژه درباره سیاه چاله شناخته شده است.



کتاب تاریخچه زمان هاوکینگ، اثر این دانشمند معلول با رکوردی ۲۳۷ هفته ای، پر فروش ترین کتاب در بریتانیا شد. استیون هاوکینگ در سال ۱۹۴۲ در آکسفورد متولد شد؛ درست در سال‌های جنگ جهانی دوم. در سال‌های آخر تحصیل هاوکینگ در آکسفورد، بیماری ALS او آغاز شد. درست زمانی که از پله‌ها زمین خورد و سرش به زمین برخورد کرد. این بیماری بخشی از نخاع، مغز و سیستم عصبی او را تحت حمله قرار داد و به تدریج اعصاب حرکتی بدن از بین رفت. تضعیف ماهیچه‌ها و فلج عمومی به مرور شکل گرفت. معمولاً مبتلایان به این بیماری مدت زیادی زنده نمی‌مانند و این مدت برای استیون بین ۲ تا ۳ سال پیش‌بینی شده بود.

خودش بعدها تعریف کرد، شبی که متوجه بیماری شد کابوسی دید که در خواب محکوم به اعدام شده است. در آن لحظه حس کرد که هر لحظه زندگی چقدر برایش ارزشمند است. بعد از بیماری به یاد آورد که در بیمارستان با یک جوان مبتلا به سرطان هم اتاق بوده و او درد زیادی می‌کشید.

پس خود را قانع کرد که حداقل درد ندارد و از کجا معلوم که پیش‌بینی پزشکان درست باشد. هاوکینگ با قدرت ادامه داد تا جایی که بیماری پیشرفت کرد به طوری که از هر گونه حرکت ناتوان بود. با این حال تسلیم نشد و مغز شگفت‌انگیز او به پژوهش‌ها در مورد جهان ناشناخته ادامه داد و نظریات بزرگی از او به یادگار ماند.

## کریستی براون

کریستی براون، نویسنده، نقاش و شاعر ایرلندی متولد دوبلین مبتلا به فلج مغزی بود. او از جمله مشهورترین نوابغ معلول جهان است که تنها می توانست پای چپ خود را حرکت دهد. کریستی حتی قادر به حرف زدن نیز نبود. پزشکان معتقد بودند او دچار معلولیت ذهنی نیز است.



با این حال او با کمک مادر خود توانست نقاشی کشیدن را بیاموزد و تصاویر زیبایی را خلق کند. کریستی حتی سرگذشت زندگی خود را در کتاب «پای چپ من» به نگارش درآورد. فیلم سینمایی مشهور «پای چپ من» هم از روی این کتاب اتوبیوگرافی و زندگی کریستی براون ساخته شده است

## جان نش

جان نش، یکی از دانشمندان معلول جهان است که برنده جایزه نوبل اقتصاد شد. او ریاضیدان نابغه و مطرح امریکایی است که در سال ۱۹۵۸ به اسکیزوفرنی از نوع پارانوئید دچار شد. بیماری باعث شد تا جایگاه خود را در دانشگاه از دست بدهد. نش بیش از ۳۰ سال با این بیماری جنگید و توانست با کمک اطرافیان خود به مسیرش با قدرت بیشتر ادامه دهد. نش در تکامل نظریه بازی‌ها، نقش مهمی داشت. فیلم سینمایی مشهور «ذهن زیبا» بر اساس زندگی نش ساخته شده است.